

د برنامه‌های شمارومی بینیم

• سیده فاطمه حسینی

بعضی وقتا بعضی از موضوع‌ها هست که ذهن تورو مشغول می‌کنه. شاید هم تقصیر تو نباشه؛ اما ... بذار برات یه نمونه مثال بزنم. تا چند وقت پیش، ماهواره از اون دست موضوع‌هایی بود که ذهن من رو به خودش مشغول کرده بود. تا این‌که با یه جوون مقیم انگلستان توی اینترنت آشنا شدم و نظرش رو راجع به این موضوع پرسیدم. خانم ز.م که تازه ۲۳ سالش شده و داره دکترای خودش رو در رشته مهندسی پزشکی می‌گیره، نظرش در مورد ماهواره اینه:

• نظر شما درباره ماهواره؟

- ماهواره وسیله خیلی خوبیه. در واقع ابزاریه که به وسیله اون، انسان می‌تونه به خیلی از اطلاعات دست پیدا کنه. البته خوب بودن ماهواره بستگی به کاربرد اون داره که باید درباره اون بحث کرد.

• اگه می‌شه بیشتر راجع به این موضوع توضیح بده:

- ببینید! ماهواره برای ما که خارج از کشور زندگی می‌کنیم، وجودش تقریباً ضروریه. شبکه‌های جام‌جم، شبکه خبر ماهواره، شبکه Discovery که اطلاعات علمی پرپار داره و از این قبیل شبکه‌ها، تنها راهیه که مارو به سمتی می‌بره که دوست داریم ذهنمون در اون مسیر حرکت کنه. شاید تعجب کنین؛ این‌جا در ماهواره، شبکه‌ای رو ایجاد کردند به نام «دانشگاه باز» Open University که می‌تونی ساعت‌های خاص در کلاسای دانشگاهی شرکت کنی و از طریق اینترنت، به سوالاتی که استاد می‌پرسه، پاسخ بدی؛ بدون این‌که در دانشگاه حضور داشته باشی و این خودش یه امتیاز مهم محسوب می‌شه برای من ایرانی که می‌خوام ذهنم تو این محیط، سالم نگه دارم. اصلاً یکی از مزیت‌های بزرگی که ماهواره این‌جا داره اینه‌که شبکه‌های ماهواره، خریدنی؛ یعنی هر شبکه‌ای رو که بخوای ببینی، باید ماهیانه و یا هفته به هفته پولی رو در عوضش بدی و این خودش کمک می‌کنه به ما که پولمون رو در ازای شبکه‌ای بدیم که واقعاً به دردمون می‌خوره و اگه کسی در این‌جا شبکه‌های غیراخلاقی رو نگاه کنه، آدم بی‌شخصیتی به حساب می‌آد. البته من ماهواره رو برای عزیزی که در داخل کشور ایران هستن، پیشنهاد نمی‌کنم؛ چون تجربه نشون داده که تبعات منفی‌اش بیش‌تر از تبعات مثبتشه.

• چه‌طور به این نتیجه رسیدی؟ راهی رو برای

بیش‌تر کردن تبعات مثبت اون پیشنهاد می‌کنی؟

- ببینید! شبکه‌هایی که در ایران وجود داره، به اندازه کافی تونسته نیاز بیننده‌رو نسبت به مسائلی که دوست داره بدون، حل کنه. حتی اگه اشتباه نکنم، در بین شبکه‌های گوناگونی که وجود داره، شبکه‌ای به نام خبر و شبکه آموزش است. پس می‌تونیم این نتیجه‌رو به‌راحتی بگیریم که خیلی کسانی که تو ایران به سراغ ماهواره می‌رن، به خاطر ضبط فیلم‌ها و یا برنامه‌های ماهواره‌ای و خرید و فروش اونا و نهایتاً دیدن شبکه‌های غیراخلاقیه و عده انگشت‌شماری به دنبال شبکه‌های علمی و یا خبری اون هستن.

البته تنها پیشنهادی که می‌تونم بکنم اینه که مسئولان، با ضبط برنامه‌های آموزشی و علمی ماهواره و پخش آن در شبکه‌های داخلی، امکان استفاده از مزیتای ماهواره‌رو برای هم‌وطنان فراهم بیاورن.

• وحرف آخر؟

- نه، حرفی ندارم. فقط به امید روزی که بتونیم از ماهواره به عنوان وسیله‌ای برای معرفی حقیقی دین اسلام به جهانیان استفاده کنیم.

حانه گلای

برای پنج دی خاطره غم‌سپس زلزله بم

• شهرد شیخ حسینی

عروسک قشنگ من قرمز پوشیده

رو تخت‌خواب مخمل آبی خوابیده

عروسک من، چشمت و واکن

وقتی که شب شد اون وقت لا لا کن

زمزمه‌های لالایی دخترک برای عروسکش، چشم‌های خودش را غرق خواب کرد؛ غافل از این‌که چشم‌های سیاه دکه‌ای عروسک، خواب شیرینش را نگاه می‌کرد. دخترک به سرزمین خواب رفته بود؛ خوابی عمیق و شیرین.

دخترک، شاد و سرخال، دست در دستان عروسکش، به این سو و آن سو می‌دوید تا به حال این‌قدر برق شادی را در سیمای عروسک کوچکش ندیده بود. آن‌ها به سرزمین خانه‌های شکلاتی آمده بودند. باورشان نمی‌شد؛ همه چیز از شکلات بود؛ حتی سقف خانه‌ها و نرده کنار درها و همه و همه از شیرینی و شکلات و بیسکویت بود.

عروسک بازی‌گوش، دستش را از دستان دخترک رها کرد و به سوی یکی از خانه‌های شکلاتی دوید. دخترک هم با خنده به دنبال او دوید تا دوباره دستش را بگیرد.

عروسک، وارد یکی از خانه‌ها شد. دخترک هم خواست، اما خنده‌اش گرفت؛ خانه کوچک‌تر از آن بود که دخترک بتواند وارد شود. عروسک، با شیطنت دست دخترک را گرفته بود و او را به داخل می‌کشاند.

دخترک به زور، خودش را در خانه جای داد. سر دخترک به سقف می‌رسید. عروسک می‌خندید و دائم دستش را دراز می‌کرد تا شکلات‌های سقف را بکند و دردهانش بگذارد. دخترک دست عروسک را می‌گرفت؛ ولی عروسک شیطان، بالاخره دستش را به سقف رساند و تکه‌ای از شکلات را چنا کرد. سقف خانه شکلاتی‌تکانی خورد و روی سر هر دوشان خراب شد. دخترک و عروسک درحالی که زیر شیرینی و شکلات‌ها خوابیده بودند می‌خندیدند. روی صورت عروسک، یک شکلات تخته‌ای بزرگ افتاده بود. دخترک، شکلات را برداشت و در دهانش گذاشت. چه خوشمزه بود! تا به حال این‌قدر شکلات نخورده بود. عروسکش هم دلی از عزا در آورد و حسابی شکلات خورد. دیگر باید بلند می‌شد. تکانی خورد؛ ولی نمی‌توانست. چه شکلات‌های سنگینی!

قطرات شکلات‌های آب شده اطراف دهانش را با زبان مزه مزه کرد. چه مزه خوبی داشت! ولی چرا نمی‌توانست بلند شود؟ یک‌بار دیگر سعی کرد؛ همه قوایش را به‌کار گرفت... چشمانش را باز کرد.

خدای من! چه می‌دید؟ شکلات‌ها و شیرینی‌ها کجا رفتند؟ دخترک چه می‌دید؟ آواری از خاک و گردوغبار. خانه‌شان دگرگون شده بود. شاید اشتباه می‌کرد؛ بار دیگر دهانش را مزه مزه کرد. دیگر بوی شکلات نمی‌داد. این‌بار، بوی خون می‌داد. دخترک به عروسکش نگاه کرد که کمی آن‌طرف‌تر، زیر آجری بزرگ مانده بود؛ ولی هنوز می‌خندید. دخترک چشمانش را بست. او باید به سرزمین شکلات‌ها می‌رفت. او این خانه پر از خاک و خون را دوست نداشت. دخترک، چشمانش را بست و برای همیشه به سرزمین شکلاتی رفت.

